



مسئله نگار وضع معاصر ما

نخستین کتابی که از رضا داوری اردکانی خواندم، «مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی» بود که اشتیاق برخاسته از خوانش آن مرا وادار به خواندن «فارابی مؤسس فلسفه اسلامی» نیز کرد. پرسش اساسی او در این تالیفات این بود که مقصود حقیقی معلم ثانی که البته سعس داشته آن را از نااهلان مخفی بدارد چیست؟ جواب این پرسش هر چه باشد، مولف به هیچ وجه سعی نکرده اولاً فارابی را مقلد صرف افلاطون، ارسطو و افلوپین جلوه دهد و ثانیاً نخواستسته آراء او را چنان توجیه کند که گویی تفکر فلسفی با فارابی تمام می شود و پس از او فیلسوف راستینی به منصف ظهور نمی رسد. زیرا این دو نحوه تلقی، نسبت ما را با گذشته قطع می کند.

چه اینکه داوری اردکانی معتقد است اگر قبل از پرسش از ذات و ماهیت فلسفه و تاریخ فلسفه به مطالعه آثار یک فیلسوف بپردازیم ممکن است عالم فلسفه بشویم و بتوانیم کلمات آن فیلسوف را تکرار و شرح کنیم و به دیگران هم بیاموزیم، اما محرم سر او نمی شویم و مقصد باطنی او را در نمی یابیم. به هر حال مطالعه این دو کتاب، آغازی برای موافقت من آثار رضا داوری اردکانی بود. اما تاریخ فلسفه، تنها یکی از عرصه های ورود رضا داوری اردکانی به حافظه تاریخ معاصر ما است. چرا که او از کانون فلسفه به محیط علوم انسانی نیز نظر می کند. داوری مترصد اندیشه به امور مستحدثه در عالم نظر است و به همین مناسبت یک فیلسوف به معنای واقعی کلمه در دورانی از تاریخ ما است که آینده اش، گذشته غرب است. او همواره با اصالت دهی به فلسفه، از مقام آن در اندیشه انسانی سخن می سراید و البته با رویکردی انضمامی در پی این پرسش است که امروزه فلسفه چه کارکردی می تواند داشته باشد؟ داوری اردکانی به اعتباری نسبت اندیش «ما و غرب» و «تاریخ و تجدد» نیز هست و در پی تدوین مسئله و مشکله ما از مجرای فلسفه ما است. او بر آن است اگر ندانیم چرا فلسفه می خوانیم و چرا باید بخوانیم، چه بسا که سیاست ما را به سمت فلسفه ببرد و از فلسفه برای توجیه ایدئولوژی استفاده شود و البته این ظلم به فلسفه است.

انقلاب اسلامی

در مورد نظریات رضا داوری اردکانی درباره انقلاب اسلامی باید گفت تصورات اش در صدر انقلاب با آنچه امروز بیان می دارد، دچار تحولاتی شده است. او در ابتدای انقلاب که به اذعان خودش فضایی سیاسی روزگار بر نویخته هایش نیز اثرگذار بوده، در کتاب «انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم» باورمند به تحول اسلامی در روزگار کنونی و بالنتبع علوم انسانی بوده است. «ما نباید صرفاً در بند این باشیم که علوم اجتماعی و انسانی به چه درد ما می خورد، بلکه باید پرسیم که این علوم از کجا آمده و چه شانی در عالم کنونی دارد ما با آنها چه نسبتی می توانیم داشته باشیم»¹ ناگفته نماند که در آن دوران نیز پایگاه تحلیل داوری اردکانی «فلسفه» بوده و وی به نحوی فلسفی که بیشتر بر وجوه اگزیستانسیالیستی قابل انطباق است، قائل به گسست از فلسفه غربی و رجوع به تفکر اصیلی است که دوران آن با رخداد انقلاب اسلامی می تواند شروع شده باشد. «علوم انسانی» نیز در این تحلیل باید از انگاره هایی که در خدمت تمدن غربی است، مورد پرسش واقع شود. داوری مساعی این را داشته که در همه ادوار فکری خویش این موضع «پرسش از غرب» را دنبال کند.

علوم انسانی

اما امروز داوری به مقام خود به مثابه یک فیلسوف در جهان توسعه نیافته اذعان دارد. او می داند که «در جهان توسعه نیافته به بعضی رشته های علمی بیشتر وقع گذاشته می شود و کارهای سیاسی و فرهنگی را هم به صاحبان آن رشته ها می سپارند و چه بسا که رای غیر تحقیقی آنها، سیاست علم کشور شود»². او در عین آگاهی به وضعیت موجود، پیگیر راه وصال به وضعیت مطلوب نیز هست و با چراغ فلسفه در مسیر تاریخ قدم می گذارد و اینجاست که به اهمیت علم انسانی تاکید می کند. «من نسبت به هیچ علمی و حتی نسبت به فلسفه تعصب ندارم، اما نظرم این است که بی فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی در راه آینده نمی توان قدم گذاشت»³. اما این علوم انسانی از چه جنسی است؟ آیا همانی است که در غرب شروع و شیوع داشته است؟ آیا با معیارهای شرع اسلامی همخوان است؟ از نظر او «علم جدید در اروپا مسبوق به تغییر در بینش آدمی نسبت به خود و به وجود موجودات بود و متناسب با تحولی که در نحوه زندگی و روابط و مناسبات مردمان در سیاست و اقتصاد پدید می آمد، پیشرفت کرد»⁴.

غرب شناسی

رضا داوری اردکانی هر جا سخن از علوم انسانی می کند، به دور از التقاط و آگاه به کج راهه هایی که در این مسیر آفریده شده، همان علوم انسانی غربی را در نظر خود دارد. «علوم انسانی با اوصافی شناخته می شود که نه فقط معنی آنها روشن نیست، بلکه اساس و مبنایی هم برای آنها نمی توان پیدا کرد. چنانکه مثلاً علوم انسانی را علم ارزش ها می دانند و این علوم را در اصل و اساس با علوم دیگر

متفاوت می انگارند و می گویند که این علوم بر مبنای الهی بنا شده است. این هم نادرست نیست، ولی می توان و باید پرسید که مگر علوم دیگر مبنای الهی دارند؟ هیچ یک از علوم جدید مبنای الهی ندارند... اما وقتی می گوئیم علوم انسانی جدید مبنای غیر الهی دارد و این علوم را در کنار فقه و شعر و عرفان و کلام می گذاریم، جمع ناجور و ناهمواری را گرد می آوریم». 5 بدین ترتیب باید در نظر داشت که علوم انسانی که داوری از آن سخن می گوید نه تنها مستعد التقاط نیست، بلکه از آن تقلید نیز نمی توان کرد. او چون جایگاه علوم انسانی را در غرب فلسفی می بیند، محل اخذ آن را نیز از غرب و به وسیله ترجمه مهیا می داند. «علوم اجتماعی و انسانی جدید را ما تاسیس نکرده ایم و هر چه از این علوم داریم از راه ترجمه به دست آورده ایم. هنوز هم از ترجمه بی نیاز نشده ایم و باید ترجمه کنیم تا این علوم کم کم در زبان ما بومی شوند و جایی پیدا کنند». 6

ساحت تفکر

استاد دانشگاه تهران سنجه نهایی را تفکر می داند و علم را نیز در تفکر می جوید. تفکری که وی تذکر آن را سالمیانی است سر می دهد. «ما باید به تفکر فراخوانده شویم و در این راه است که به علم و تحقیق نافع می رسیم و از آزادی و هم زبانی و هم دانستنی برخوردار می شویم». 7 برتری‌ای که او به معاصرین خود دارد این است که اهل وضوح است و کوشش می کند در تدوین مسئله، خود و مخاطبش را به دشواری نیندازد. از این رو است که اندیشه‌اش بهره کمی از تناقض دارد و منظومه فکری اش برخوردار از یکپارچگی است.

فیلسوف و فلسفه

اما چرا باید رضا داوری اردکانی را فیلسوف نامید؟ می گوئیم فیلسوف، چون او برای مسائل معاصرانش و تاریخ اندیشه پیش روی اش، پرسش دارد. برخی از افرادی که در دهه های گذشته روی روی داوری ایستادند، در مقام متکلم، متاله، خطیب، عارف و شاعر بر پرسش های داوری که با مبنای فلسفی طرح می شدند، خدشه وارد می کردند. ناگفته پیدا است که به سبب اینکه در دراز مدت و در بستری به دور از هیجان، همیشه فلسفه، پرسش و تفکر بر شائبه، سطحی انگاری و هیجان زدگی پیروز است، صدق سخن داوری در برابر مدعیان اش نیز اثبات شده است. نمونه این اثبات را می توان در نقادی او از مبنا و وضع روشنفکری دینی در دورانی که این سخن از لغت بازی مخالف و منتقدی نداشت، رصد کرد. هر چند انهان تلمبار شده از تکرار کلیشه های روشنفکری، داوری را ذیل اردوگاه انحصارگرایی دسته بندی می کند، اما برای ترک انداختن در این کلیشه کهنه، مراجعه دوباره به آثار و آراء رئیس فرهنگستان علوم، آسان ترین گزینه است. هر چند آنان که در پی هیجان افزایشی از مسیر تثبیت به مولوی و سخن سرایی و قافیه سازی از راه دوختن ریسمان اسیدپاشی های اصفهان به آسمان تفکر فلسفی فیلسوف اردکان هستند، از این مراجعه گریزان هستند. دانستان حب و بغض نسبت به رضا داوری اردکانی در ایران را نیز باید روی دیگر حب و بغض نسبت به فلسفه در ایران معاصر دیده شود. چه اینکه به نظر می رسد او هیچگاه فلسفه را به موضع سیاسی موکول نکرده است و همواره تامل فلسفی درباره تاریخ را در سرلوحه کار خود قرار داده است. اما آیا تامل فلسفی و مدد گرفتن از فلاسفه ای بزرگی همانند هایدگر ناخوشایند است؟ رضا داوری اردکانی در چندین موضع توجه خود را به هایدگر و نقدی که هایدگر از عقلانیت ابزاری، علم جدید، تکنولوژی و تکیه او بر تفکر به جای فلسفه دارد نشان داده است. در واقع

داوری متفکری است که با رجوع خود به هایدگر و سنت فلسفه اسلامی، دست به نقد غرب و الزامات و اقتضائات آن می زند. بعد آنتولوژیک مباحث او در ایران معاصر باعث آن شده از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی تمایل پیدا شود و این از اثرات فکر داوری در ایران امروز است. اگر همین یک اثر را مترتب بر اندیشه داوری بدانیم، به نظر می‌رسد در فیلسوف خواندن او نباید شک کنیم.

روشنفکری و منورالفکری

از سوی دیگر رضا داوری اردکانی امر «منورالفکری»، «روشنفکری» و «سیاستمداری» را از یکدیگر تفکیک می کند و این انفکک را در بستر تاریخ معاصر ایران و تاریخ جدید جهان و با نگرشی اضمامی به تبیین می رساند. او که همواره دغدغه پرسشی فلسفی از امور و انگاره ها را داشته است، تاریخی فکر کردن را از لوازم رسیدن به درکی می داند که با وجود آن فراموشی فکری و گسیختگی تاریخی کمتری رخ می دهد. استاد دانشگاه تهران پرسش‌هایی اساسی به میان می آورد و می گوید: «جهان توسعه نیافته برنامه ندارد و شرایط اجرای کارها را نمی شناسد. آیا بد نیست که این وضع روحی و اخلاقی با توسل به فلسفه توجیه شود؟»⁸ و پاسخ می دهد: «اتمیسیم پوپر توجیه بی اعتنایی به نظم تاریخی و فرهنگی و مدنی و خودرأیی و گفتن و عمل کردن بدون تأمل در وقت و جای آنهاست.»⁹ داوری اردکانی با توجه نشان دادن به بحث «عصری کردن دین» روشنفکری دینی را در برابر بنیادگرایی دینی تعریف می کند و نتیجه می گیرد که روشنفکری دینی بیش از آنکه به روشنفکری به معنی کلی آن بازگردد یک طرح پژوهشی سیاسی دشوار است. روشنفکری دینی که نه خود را نقد می کرد و نه نقدها را می پذیرفت، اینک و در دوران عسرت خویش مجبور است به گوش خود را به روی نصایح فیلسوفانه گوش دهد. هر چند که به قول رضا داوری اردکانی «اگر کسی دین را امر وجدانی و شخصی و اخلاقی بداند و در اعتقاد به اصول هم تعمق نکند، اعتقاد دینی اش با همه شئون تجدد جمع می شود. روشنفکری دینی به این امر نیندیشید و اگر می اندیشید می بایست پایان کار خود را اعلام کند. شاید هم اکنون به این درک رسیده است و دیگر کاری و طرحی و حرفی برای گفتن ندارد.»¹⁰ در این بی سخنی و درماندگی تنها بازگشت دوباره به مسئله و تدوین آن راهگشا است. بازگشتی که بدون راهبری فیلسوفان دشوار است و به همین دلیل باید قدر تدوینگری و مسئله نگاری رضا داوری اردکانی را بیش از اینها دانست.

پی نوشت ها:

1. ضرورت شناخت ماهیت علوم انسانی، رضا داوری اردکانی، نشر دانش، شماره 24، مهر و آبان 1363، ص 53

2. علم و سیاست های آموزشی - پژوهشی، رضا داوری اردکانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1387 ص 13

3. خبرنامه فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، شماره 26، بهار 1387، ص 3

4. علم و سیاست های آموزشی - پژوهشی، رضا داوری اردکانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1387 ص 27

5. خبرنامه فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، شماره 29، زمستان 1387، ص 4

6. علم و سیاست های آموزشی - پژوهشی، رضا داوری اردکانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1387 ص 314

7. نامه فرهنگ، شماره 28 صفحه، 165

8. مهرنامه. شماره 25، مهر 1391، صفحه 218

9. همان

10. همان، صفحه 219